

پرتوهای اش نورفشانی جهان  
 گشت سوادش دل و جانرا صفا  
 عذیر شب در دل جان فاقه ریز  
 جاوای مه دیده اختر به بست  
 مطاع انوار بود ذره اش  
 عذیر تر مانده به پیشش خجل  
 نور ده دیده بینندگان  
 سنبل تر گشته ازو تار تار  
 عقد لالی است ز انجم برو  
 نور قمر دیده فروز دلاست  
 جَاوَاةٌ لِّاَفْلَاكِ بِفَوْقِ الْعَلَا  
 مُنْجَلِیِ الْعَیْنِ بِاَنْوَارِهِ  
 جلواحق سر عیانش بود  
 رُوحُ الْاَرْوَاحِ بِسَاكِنِ وَاقِعِهِ  
 بسکه بهار چمن آراست شد  
 فرگس طفاز بود نیم خواب  
 زمزمه زن بابل مستانه شد  
 سرو روان بر لب جو چون عام  
 سبزه نورش بچمن شیرخوار  
 سرو روان بچمن در خرام  
 برده ز دل صبر گل یاسمن  
 هودج گل بسته بدوش صبا  
 دایره ماه فلک را بچنگ

یافت ازو جلوا زمین و زمان  
 گشت بیاضش همه ظلمت زدا  
 گشته ز گیسو چو بتان مشک بیز  
 گیسو شب قیمت عذیر شکست  
 مرکز انوار بود شمه اش  
 مید بدام شب او مرغ دل  
 پرتو افزای دل مردمان  
 خرمن اختر بشبش خوشه دار  
 گشته نهان راز عیان انجم  
 داده نشانی ز رموز «آست»  
 جَاوَاةٌ الْاَرْضِیْنِ بِفَوْقِ السَّمَا  
 مُشْرِحُ الصَّدْرِ بِاَسْرَارِهِ  
 نور خدا راز نهانش بود  
 رَاِحَةُ الْاَجْسَامِ بِاَشْوَابِهِ  
 گلشن و بستان همه سیلاب شد  
 سنبل تر مانده بصد پیچ و تاب  
 و ز گل تر گردش پیمانه شد  
 با گل تر مانده قدم با قدم  
 آب روان حلقه زن جوئبار  
 سنبل تر از پیه دل بسته دام  
 بابل و گل نغمه سرا در چمن  
 شبنم تر برده ز گوهر بها  
 فیض هوا داده گل رنگ رنگ

عرعر و شمشاد سرافراز شد  
 سنبل تر طره پیمان گل  
 بر لب جو سرو خرامان بنواز  
 سوس آزاد سیه پوش شد  
 موج هوا شبم تر ریخته  
 آب روان مست خرامان سرو  
 سانس گل موج زن انبساط  
 آب گل افزوده ز ابر بهار  
 موج روان بر گل تر آبریز  
 رنگ چمن رونق دیگر گرفت  
 از نس قطرات قبای چمن  
 هر گل تر را باب آبیگر  
 سرو صنوبر بطرام عجیب  
 باد صبا شد بچمن نغمه زن  
 لاله و گل رشک ده مهر و ماه  
 بابل مستانه بجوش و خروش  
 یلمق لعین شده گل را ببر  
 سبزه تر فرش ببزم چمن  
 باد بهاری بچمن مشکبار  
 قطره شبم ز سحر چون چکید  
 من شده سرمست می شوق حق  
 چشم فرو بسته و بیدار دل  
 ظاهر من جلوه نور آمده

دیده فرگس ز هوا باز شد  
 شبم تر ریزه دامان گل  
 غنچه گلشن شده خندان بنواز  
 فاخته با سرو هم اغوش شد  
 بر سر هر برگ گوهر ریخته  
 کبک نری دست بدامن سرو  
 باد صبا چیده بگلشن نشاط  
 نغمه سرا فاخته خاکسار  
 شد بچمن باد صبا مشک بیز  
 نازکی بزم گل از سر گرفت  
 کوه بر هر گل تر در چمن  
 ناصیه از شبم تر داده شیر  
 شد بچمن دلکش و مردم فریب  
 سرو چو طنبور و رباب از سمن  
 داشته بر تارک سر کجکلاه  
 خضر صفت سبزتر و سبز پوش  
 تاج نهادند خروسان بسز  
 وز گل نسزین همه آن انجمن  
 گوهر تر ریخته ابر بهار  
 غنچه دهن را بگل تر مکید  
 یافته در باطن جان ذوق حق  
 یافت بخود جاوه بیدار دل  
 باطن من عین ظهور آمده

ذات خدا گشت صفات دلم  
 آینه دل پر از انوار حق  
 سر من از سر خدا دور نیست  
 جاوه حق در دل انسلن بود  
 همچو دم از خویش در آن جاوه گاه  
 مظهر فیضان دل من ساختند  
 جاوه حق بود در آنجا عین  
 شوق بجان مائل دیوانگی  
 آتش عشق آمد - جانم بسوخت  
 بیخبری جاوه حق باز داد  
 قطره پندریا در نایاب شد  
 من شدم از جاوه او عین ذات  
 باده شدم - ساعز و ساقی شدم  
 نور وجودم همه انوار فیض  
 مالک و مملوک و رئیس خودم  
 بسکه دلم جاوه وحدت گرفت  
 گفتگوی فرقت و وصل از کجاست  
 مظهر حق جاوه دیدار من  
 دل شده بیدار ز خواب و خیال  
 جاوه حق دیده جانم فروخت  
 پرده اسرار بر انداختند  
 مهر فرو بسته بعسرش برین  
 بوده در آن جاعه عزیزان حق

پرتوه حق شده ذات دلم  
 دل ششده آگاه ز اسرار حق  
 پرتوه بیجاوه و بینور نیست  
 شمع رخس مهر درخشان بود  
 بر سر اسرار فتادم نگاه  
 عرش برین منزل من ساختند  
 محو دلم گشت ز راز نهان  
 شمع دلم مانده بیروانگی  
 نایره شوق روانم بسوخت  
 کرد ز خود بیخودم - و راز داد  
 ذره خورشید جهان تاب شد  
 قطره پیوست بآب حیات  
 فانی حق گشتم - و باقی شدم  
 سر وجودم شده اسرار فیض  
 نامه و هم نامه نویس خودم  
 کثرت من کثرت کثرت گرفت  
 فرق کجا در تو و ذات خداست  
 سر خدا پرتو اسرار من  
 گشت ز تمثال تصور مثال  
 پرتوه دل شمع روانم فروخت  
 مست می روز ازل ساختند  
 کآن نبود پایه روح الامین  
 روح روان همه مردان حق

إِنَّ قَنَادِيلَ عَالِي عَرَشِهِ  
 فَكَفَنَهُ النُّفُورَ بِأَشْجَارِهِ  
 سعدی شیراز در آن خوابگاه  
 خسرو دهلای به نیایش گری  
 بسود نظامی به نظام سخن  
 کرده ز الطاف بعالم گذر  
 چشم کشودند بعالم دلم  
 من شده بیهوش در آن جایگاه  
 جلو او گشته - گذشتم ز خود  
 گرد کدورت ز دل آنگیختند  
 دیدم دل بسود باسراز باز  
 انجمن بود چو دارالسلام  
 نغمه زنان طوطی هندوستان  
 دل شده از خویش فراموش من  
 چون زره قدس نمودم عبور  
 من شده بیدار از آن خواب خوش  
 چشم کشادند - که بنگر بهوش  
 داد فلک مطامع انوار صبح  
 من شده چون ذره برقص نشاط  
 لیک به تعبیر خیالات خویش  
 که بخیالات و به تدبیر دل  
 گاه بشارت طلب از عزوجاه  
 که دل من سوء شه قدر دان

فَاخْلَعُ نَعَائِكَ عَالِي عَرَشِهِ  
 الْأَغْصَانِ بِأَثْمَارِهِ  
 مهد نشین بود بلطف اله  
 خواسته از داور خود داوری  
 أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَطَاءُ حَسَنِ  
 بر سر من از ره رافت گذر  
 جمله شنیدند ملال دلم  
 عرش برین گشت سرا پایگاه  
 صنع خدا گشتم - و رفتم ز خود  
 نور صفا در دل من ریختند  
 من بزبان مانده ز گفتار باز  
 بلبل شیراز نوا داده عام  
 برفکهای رشک ده بوستان  
 جلو او بود ز من هوش من  
 محو دلم مانده بنور ظهور  
 دیدم دل را شده از جلوه اش  
 جلو حق دیدن و ماندن خموش  
 جلوه ده فیض شد اسرار صبح  
 خنده زنان همچو گل از انبساط  
 بر سر من حالت حالات خویش  
 گاه باندریشه تعبیر دل  
 گاه سوء مقصد دل برده راه  
 بهر قدمبوس گهی جان روان

ناگه ز درگاه خدیو بلند  
 آمد سرهنگ که: «بردار گام  
 شاهجهان چون بتویاد آور است  
 برزده دامن بپه پایوس شاه  
 از در اول چو گزینم به پیش  
 بر سر هر گام نهادم جبین  
 هر طرفش مظهر انوار بود  
 چون بگذشتم ز در نوبین  
 چرخ ازو بود کمی پایه  
 چون شدم از سویم و چارم قراز  
 باغ حضوری - که بود دل فزا  
 بود ز شه زیب و طراوت پذیر  
 سایه حق دیدم و نوری شدم  
 منظر اعطاف مرا ساختند  
 چون ز سخطدانی من شد سخن  
 «گای تو ا به سر آمده بس دلفریب  
 آنچه عیان شد - به تو سر نهان  
 بر تو فضیلت ز هنرمندیست  
 فضل به هر یک ز کجا داده اند  
 سال نود و سه چو رقم کرده  
 نشر ز تاریخ - که کردی رقم  
 خسرو و سعدی و نظامی ترا  
 طیبه ارواح همه شاعران

دادستان دل هر دردمند  
 شو سوئے درگاه فلک احتشام  
 منزلت از چرخ برین برتر است  
 گام زن شوق دلم شد برآه  
 عرش برین دیدم و رفتم ز خویش  
 سر بلغک بر دم و پا بر زمین  
 شوق بدل رهبر اسرار بود  
 نور خدا بود بعین الیقین  
 نور خدا بود ازو سایه  
 گشت در مقصد و امید باز  
 روح و روان و دل و جان را صفا  
 هر گل تر گشته نصرت پذیر  
 چاک زن جیب صبوری شدم  
 مورد الطاف مرا ساختند  
 گفت خداوند زمین و زمن  
 وز تو سخن یافته صد فروزب  
 و آنچه نهان شد - بدل تو عیان  
 عین عنایات خداوندیست  
 آنچه ترا دوش فراداده اند  
 بر همه نثار کرم کرده  
 نشره روح است بفیض قدم  
 فیض ازل داده بلطف خدا  
 شایق نظم اند بکنوهان دهان

من شده بیهوش ازین گفتگو  
 شب بمن آن روز - که گشته عیان  
 عقل بیاید - که عجب چیست این  
 صافی دل جاوید آینه اش  
 «گر بتو این راز عیان کرده است  
 ذره که؟ و جاوید خویشید که؟  
 هست صفا منزلت پایه اش  
 توجه شدی گم ز ره فهم و هوش  
 گر بتو تلقین ازل ساختنم  
 محض بیک امر ترا داده اند  
 تو بکنی جمله رقم حال شاه  
 و ز تو پذیرد همه آئین او  
 از تو سخن چون بفرورد جو ما  
 خورد بود عمر تو گرچه بس  
 این همه از تست و رساله تست  
 پانزده سالی نه نگارد چنین  
 دست مریز و بسخن یار باش  
 چون بتو گفته است خدیو جهان  
 من شده رخصت ز شه داد ده  
 آمدم از خویش - و بیهوش آمدم  
 نعره زنان دل بخیالات شوق  
 کلک روان گشته نگون سر از آن  
 باری طبع است بسداد سخن  
 شاهد هر حرف بصید خیال

دل شد از خویش که این رمز گو  
 کرده حسان شاه بسو درس بیان  
 شاه که..... کیست این  
 مخزن اسرار صفا سینه اش  
 در تو بسے رمز نهان کرده است  
 قطره چه؟ و ابر گهر بار چه؟  
 چرخ برین است کمین سایه اش  
 عقل مرا نام! بمن دار گوش!  
 دار به نواز علم سر انراختند  
 در تو بسے سر صفا داده اند  
 در قلم آری همه احوال شاه  
 هم بنویسی تو ره دین او  
 طبع چنین چنین باشد و آن داد شاه  
 لیک چنین کار نیارد کسی  
 منزلت او ج سخن جائے تست  
 این همه از دست تو آید چنین  
 گرم تر از شعله بگفتار باش  
 این همه آنست - که کردم بیان  
 طبع ز شه در دل من یاد ده  
 و ز سخن شاه بچوش آمدم  
 درد بمن گشته مقالات شوق  
 حفظ ادب داشت ز شاهجهان  
 کلک فروشد بسواد سخن  
 نکته بود از پے عین الکمال

«باز شو ای اکبری! از گفتگو  
 نوحه زن خاطر افکار باش  
 لب ز فغان بند - و مشو نعره زن  
 نور یقین جلوه دادار بین  
 باش بدل در غم جانان فدا  
 باش چون نئی دم کش و دم در گلو  
 منتظر جلوه دیدار باش  
 باش بدل ملتهب و شعله زن  
 محو شو - و پرتو اسرار بین  
 دست ز دامان تعلق رها

جلوه اسرار خدایند پاک  
 قدرت او نور یقین را فروغ  
 هر چه ز امکان حقیقت بود  
 گرمتر از شعله سخن کن بیان...  
 موعه شو و بینکته باریک گو  
 طبع چو بسمل بطپیدن گرفت  
 آه برآمد ز دل سوزناک  
 آتش غم شورش خاطر فزود  
 مرهم ناسور دلم شد سخن  
 جوش محبت بدلم گرم خیز  
 خامه شکستم به نگار سخن  
 شورش من گشت نمک ریز دل  
 دل بطپش مانده و جان شعله زن  
 مرغ دلم شهپر اوج خیال  
 برگ زبانم شور آلود عشق  
 شوق ازل مانده بدمسازیم  
 خامه بود رگ زن شوق دلم  
 پرتو افزا ز سمک تا سماک  
 جلوه او پرتو دین را فروغ  
 نور ده قدرت قدرت بود  
 جلوه او نور الوهیت است...  
 نور شو و فرقت تارک گو  
 اشک روان گشت و دریدن گرفت  
 دامن جان پاره شد و چاک چاک  
 خار الم ریش بباطن نمود  
 دل بطپش - آتش دل شعله زن  
 پنبه بناسور دلم شعله ریز  
 تا شده ام لایق کار سخن  
 سوزش من شعله بر انگیز دل  
 آتش دل در قلم آتش فغن  
 نغمه زن از پرده هر قیل و قال  
 زخم دلم شد نمک آلود عشق  
 عشق ابد گشته بهم سازیم  
 طبع بسود نشتر ذوق دلم

دل بخیالات و سخن بندگی است  
 میکند آغ-از ظفر نماسه را  
 گاه بدرجات سماوی روم  
 که بباره نغمه سرائی کنم  
 صید کنم نکته بسدام خیال  
 بادسام - و نغمه سرا میشوم  
 شعله فشان کلک ز بال قلم  
 موعه قام مانده بفتش و نگار  
 قام کهرک سنگه ظفرمند را  
 گوهر اکلیل نمایم بی-ان  
 گشته بمضمون فعال دلم  
 بس کنم - و مهر زخم بر دلم  
 طبع بجوش است و دلم پر خروش  
 طبع برفتار نیایش گرمی  
 اکبری از دل ندهی راز خویش  
 طبع سخن دان و دل نکته ریز  
 زمزمه زن باش بگفتار دل  
 نغمه زن از پرده حالات فتح  
 خامه چو پرکار بگرد سری  
 جوش دلم نیست ز سیماب کم  
 نبض قلم چون رگ ابر بهار  
 خاطر رنگین بچمن بندگی است  
 گردش افلاک دهم خامه را  
 گاه بدرکات اراضی روم  
 که بصفا زنگ زدائی کنم  
 میروم از خویش چو چشم غزال  
 گلبنم - و باد صبا میشوم  
 بال سمندر شده بال قلم  
 همچو سپند است دلم بیقرار  
 صاحب اقبال و هفرمند را  
 اختر اقبسال تو پورش بدان  
 شد بخیالات حلال دلم  
 حال شهنشاه نمایم بیان  
 طبع خروشنده و خاطر بچرش  
 خامه خرامنده چو کبک دری  
 به که فراموش کنی ساز خویش  
 بحر دل از موج سخن موج خیز  
 جاسوه ده از پرتو اسرار دل  
 ساز بیان راز مقالات فتح  
 طبع ز هر نکته پئے دابری  
 سوز جگر سینه گداز دلم  
 شوق بدل گرم تر از روزگار



خامه چو نیشان شده گوهر فشان  
 کلک بر گردش چو فلک چرخ زن  
 دل شده خون و شده شنجرف  
 اشک مساسل شده شیرازه اش  
 گشت سر نامه او مد آن  
 هر طرفش معنی زیبا بود  
 هر گل او دیده بر افروز جان  
 اکبریا! طوی سخن تا کجا  
 در صفت پادشاه دلنواز  
 ای قام! اکنون بادب پا گذار  
 دار نگون فرق برآه نیاز  
 طبع شرر ریز تو اندر کمین  
 نیست مکانه که درازی کنی  
 بر سر مقصود گذر کن بهوش  
 شاه جهاندار فلک اقتدار  
 پادشاه زیب ده کن فلک  
 داد ده خلق بلطف تمام  
 تاجور کشور پنجاب و سند  
 شمه خورشید ازو فیء  
 قلعه سالار شهبان زمن  
 نقش نگین فیض ازو یافته  
 نور ده جبه اجلال بخت  
 نام ازو یافته نقش تمام

گشت روان صدف بحر و کان  
 شعله دل در فاک آتش فکن  
 گشت سویدا نقط آن حرف  
 غنچه دلهاست گل تازه اش  
 همچو آرم صفحه او جلوه گاه  
 صبر بیغما بر دلها بود  
 هر سخنش چون رخ زیبا ز جان  
 همچو صدف باز دهن تا کجا  
 هر چه ضروریست بدان شغل ساز  
 نیست مقامی که شوی خیره وار  
 کوتاهی عقل و خیال دراز  
 پاه تو چوبین و رخت آتشین  
 همچو فاک شعبده بازی کنی  
 چون خم می طبع تو تا که بجوش  
 خسرو جم حشمت والا تبار  
 ناصیه افروز زمین و زمان  
 پادشاه نامور خاص و عام \*  
 باج طلب از همه شاهان هند  
 اختر شب تاب ازو فیء  
 مورد احسان شاه نواخذن  
 رایت اقبال بر افراخته  
 پادشاه مملکت زیب و تخت  
 سکه ازو یافته اجراء عام

گردش افلاک پیچوار اوست  
 رتبه از چرخ برین یافتند  
 تیغ زن و صفدر و فیروز جنگ  
 عنصر و اجرام بخداد اوست  
 مظهر اسرار خداوند پاک  
 کشور دل کرده مسخر بچود  
 گره کسای دل پژمردگان  
 مرهم هر زخم بدلتخستگی  
 چنبر بیسایه او سایه دار  
 "مروحه طاوسی او دلفریب  
 ابلق ایام بدو گشته رام  
 اختر و ماهتاب بشب گردیش  
 چرخ برین کمتر درگاه او  
 غنچه دل گشته ازو خنده زن  
 نور قمر پرتو انوار اوست  
 جامه ازو ذراع زمین یافتند  
 شاهجهان راجه رنجیت سنگه  
 معدلت و جود ز ایجاد اوست  
 منور انوار خداوند پاک  
 طایر اقبال ازو در صعود  
 تبار کن خاطر افسردگان  
 با همه دل بسته ببولستگی  
 بلکه سرش سایه شهریار  
 بلکه سراپا شده پر فر و زیب  
 شهبواره که قضایش لجام  
 زال تهمتن شده از مردیش  
 دم بگلو مانده ز تیغش تندو  
 قسامت او سرور - رخ او سمن

# INDEX.

صفحه	نام	صفحه	نام
... ۱۰۳, ۱۰۲, ۸۶, ۲۶	الهی بخش میان کمیدان *	... ۲۱۶	ابوالفضل
... ۱۳۳, ۱۲۶, ۱۲۰		... ۲۲۳, ۲۲۲	اترمل چوپڑا
... ۱۳۷, ۱۳۵		* ۱۷۳, ۱۴۷	اٹاری والہ
... ۱۶۶, ۱۵۳, ۱۵۲	الاری	... ۲۱۴, ۱۷۰	اجودھیا پرشاد دیوان
... ۱۷۳, ۱۷۲, ۱۷۱		... ۱۴۹	آجا سنگہ
... ۲۲۲, ۱۸۰, ۱۷۹		۲, ۷۱, ۹۰, ۹۱	احمد شاہ ابدالی
... ۲۵۱, ۲۴۳		... ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳	
... ۱۸۲, ۱۸۱	امام الدین حکیم	... ۳۰۰	
... ۱۷	امام بخش	... ۱۰۴, ۱۰۶, ۱۲۳	احمد بخش چشتی
... ۲۵۰	امر سنگہ (اہلوالیہ)	... ۱۸۶	
... ۵۲, ۴۳	امر سنگہ تہاہ	... ۱۵۷, ۱۵۲	ارپیل سنگہ
... ۱۵۱, ۸۶, ۴۸	امر سنگہ مچیتھیہ	... ۲۴۹, ۲۴۰	ارجن سنگہ
	امر فاتہ اکبری (راقم)	... ۱۸۱	آساند
... ۱۵۵, ۱۱۵, ۳۶, ۵	السطور	... ۱۶۰, ۱۵۹, ۱۵۸	اسد خان باوچ
... ۱۸۵, ۱۷۶, ۱۷۴		... ۱۹۳	اسعیل مولوی
... ۲۱۳, ۱۹۵, ۱۹۱		... ۱۰۹	اعظم خان
* ۲۷۱, ۲۳۱, ۲۲۱		... ۲۸۷ تا ۲۹۱	اعظم مرزا
... ۹۷	امید سنگہ راجہ	... ۱۰۷, ۹۱, ۸۳, ۸۲	اغر خان
... ۱۳۲, ۱۳۳, ۱۱۷	امیر سنگہ مفاہیہ	... ۱۳۱, ۱۳۰, ۱۲۹	
... ۱۵۸, ۱۵۳	انفترام ہندوستانی	... ۱۴۷, ۱۲۵	اقلیدس
	آنند رام مخلص	... ۲۴۶, ۱۳۰, ۲۶	اکبر بادشاہ
... ۱۰۷	باشی	... ۲۹۱	
... ۱۱۸, ۹۰, ۵۰	آنند سنگہ وکیل	... ۲۸۸ تا ۲۹۳	اکرم بیگ مرزا
... ۱۷۲, ۱۲۲		... ۹۸	الانچی گر گوسائیں
... ۱۶۵, ۱۶۱, ۵۳	انرودہ چند	... ۲۹۲, ۲۹۱, ۲۹۰	الہی بخش
... ۱۸۵, ۱۷۴		... ۲۹۳	





صفحہ	نام	صفحہ	نام
	<b>ر</b>		<b>د</b>
• ۹۸ ، ۸۹ ...	راجہ چنبیال	• ۱۸ ...	داتا کور نکین
• ۱۵۹ ...	راما نند ساہوکار	• ۹۰ ...	داتا گنج بخش
• ۱۵۳ ...	رامجی مل	• ۹۱ ...	دل سنگہ
• ۲۸۸ ...	رامداس	• ۱۱۸ ، ۸۶ ، ۵۳ ، ۳۱	دیس سنگہ مچیتبیدہ
• ۲۲۶ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰ ...	رام داس گورو	* ۵۶ ...	دھونکل سنگہ
• ۲۳۶ ، ۲۳۰ ، ۲۳۹			دیوان چند مصر
• ۹۷ ، ۹۱ ، ۸۶ تا ۲۸ ...	رام دیال دیوان	• ۱۱۴ ، ۱۰۴ ، ۱۰۰ ...	ظفر جنگ
• ۱۰۳ ، ۱۰۱ ، ۹۹		• ۱۲۶ ، ۱۲۰ ، ۱۱۶	
• ۱۳۲ ، ۱۲۹ ، ۱۲۰		• ۱۳۷ ، ۱۳۸ تا ۱۲۹	
• ۱۷۶ ، ۱۳۸ تا		• ۱۶۶ ، ۱۵۴ ، ۱۵۱ تا	
* ۲۳۹ ...	رام راسے	• ۴۱	دیوان سنگہ بہنڈاری
• ۸۵ ، ۸۳ ، ۷۰ ، ۱۸ ...	رام سنگہ بیبا	• ۹۹ ، ۹۸	دیوان سنگہ رامگریہ
• ۲۲۸ ، ۱۲۰ ، ۹۷		• ۱۷۶ ، ۴۸ ، ۴۶	دیوی داس دیوان
• ۲۸۱		• ۲۴۶ ...	دیوی دیال
	رام سنگہ سردار		دینا ناتھ دیوان
• ۲۵۰ ، ۲۴۸ ، ۱۰۳ ...	[ رامعل بیبا ]	• ۱۵۵ ، ۹۳ ، ۹۲ ...	والد ماجدم
• ۱۷۶ ...	راسے سنگہ	• ۲۲۵ ، ۱۶۹ ، ۱۵۸	
• ۲۲۴ ، ۱۹۲	رتن سنگہ گرجاگپتہ	* ۲۷۱ ، ۲۴۶ ، ۲۲۷	
• ۱۳۰ ، ۱۲۹	رحیم اللہ خان راجہ		دھیان سنگہ راجہ
• ۲۰۰ ...	رستم خان میر	• ۱۵۲ ، ۱۴۱ ، ۱۰۴ ...	کلان
• ۹۲ ...	ریا رام مصر	• ۱۷۴ ، ۱۷۳ ، ۱۶۱	
• ۱۸۴ ، ۱۰۴	رنجیت دیو راجہ	• ۱۸۵ ، ۱۸۴ ، ۱۷۷	
• ۱۵۱ ، ۱۳۶ ، ۷	رنجیت سنگہ مہاراج	• ۲۱۴ ، ۲۰۸ ، ۱۹۵	
• ۲۳۸ ، ۲۳۲ ، ۱۹۸		• ۲۴۷ ، ۲۲۷ ، ۲۲۳	
• ۳۰۸ ، ۲۸۷		* ۲۵۴ ، ۲۵۳	
* ۴۲	رنجیت سنگہ زمیندار		<b>ڈ</b>
• ۸۲ ...	روح اللہ	• ۱۴۱ ...	ڈیڈو راجپوت
• ۱۳ ...	روشن خان		

مفصله	نام	مفصله	نام
	سوهن لعل منشی * ۵		زاهد خان ابدالی ۱۰۵ تا ۱۰۸، ۱۱۱
	سیوا سنگه ... ۱۳۴		• ۱۱۷، ۱۱۴
	سید احمد (دیکهو میر احمد)		• ۱۳۲ زبردست خان ...
	<b>ش</b>		<b>س</b>
	شادی خان ... ۷۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱		سادهو سنگه ... ۱۱۵
	شام سنگه بیفزاری ۸۶، ۱۳۴، ۲۳۷		سانون مل دیوان ... ۲۳۷، ۱۳۴
	• ۲۶۹، ۲۶۵، ۲۵۱		سجان راسے ... ۱۰۲، ۹۹، ۹۶
	شام سنگه پشوری ۱۳۴		سدا سکه پفدت ... ۱۹۵
	شام سنگه نهنگ .. ۱۹۳		سدا کور ... ۱۳۰، ۱۱۷، ۸۰
	شاه روس ... ۱۹۷، ۱۹۶		• ۱۶۶، ۱۶۱
	شاه طهران ... ۱۹۷		سرفراز خاں ... ۱۱۷، ۱۱۶، ۹۵
	شاهنواز خان ... ۱۲۹، ۱۰۰		سلطان محمود ... ۱۷۳، ۱۶۷، ۱۲۶
	شاه زمان ... ۵۹، ۵۸، ۵۵		* ۱۸۰
	شاه شجاع الملک ... ۷۰، ۵۹ تا ۵۵، ۳۷		سرور خان ... ۴
	تا ۷۲، ۸۷، ۸۹		سراج الدین خان ... ۱۰۷
	۹۱، ۹۲، ۱۴۰		سردار احمد ... ۲۳۳
	۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۹		سرکار کمپنی ... ۲۰۳، ۱۵۱، ۲۷
	• ۲۸۸، ۲۵۰		• ۲۰۵
	شجاع خان ... ۱۱۳، ۱۱۲		سعدی شیخ ... ۳۰۳، ۳۰۲
	شیو پرشاد ... ۱۲۶		سکھدیال مصر ... ۱۷۳، ۱۶۶
	شهنشاه انگلستان ... ۲۱۱، ۲۰۵، ۱۹۶		سکھدیال دیوان ... ۱۳۰، ۱۱۷، ۸۰
	• ۲۵۱		* ۱۶۶، ۱۶۱
	شهنواز خان ... ۳، ۹۶، ۱۰۶ تا		سکھراج مصر ... ۲۳۷
	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۵		سوچیت سنگه ... ۱۷۳، ۱۵۸، ۱۵۲
	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۰		سنت رام ... ۱۶۹
	• ۲۳۷، ۱۸۰		سنسار چند راجه ... ۳، ۳۳، ۵۱ تا ۵۳
	شیخ احمد حکیم ... ۱۳۷		۶۹، ۱۶۱، ۱۶۵
	شیر دل خان ... ۷۰، ۳		* ۱۸۵، ۱۸۴

صفحہ	نام	صفحہ	نام
• ۱۹۳, ۱۷۵	عبدالعزیز مولوی	۱۳۳, ۷۷, ۴۰	شیر سنگہ کفور ...
۱۳۹, ۸۸, ۸۶, ۱۸	عزیز الدین فقیر ...	۱۳۷, ۱۳۸, ۱۳۹	
۱۹۰, ۱۷۲, ۱۶۱		۱۵۳, ۱۵۴, ۱۶۸	
۲۲۷, ۲۰۶, ۲۰۵		۱۷۱ تا ۱۸۰	
۲۳۶, ۲۳۶, ۲۳۵		۱۸۵, ۱۸۸, ۱۹۲	
• ۲۸۱		۱۹۳, ۲۱۹, ۲۲۱	
• ۱۷۹	عزت اللہ خان میر	۲۲۴, ۲۲۷, ۲۲۹	
۷۵, ۷۲, ۵۹, ۴۷	عطا محمد خان ...	• ۲۳۳	
• ۱۱۹			شیر محمد خان
• ۱۵۲ تا ۱۵۷	عطر سنگہ نیرنگہ ...	• ۲۳۲, ۱۹۷, ۱۳۷	نواب
• ۵۵, ۳۲	عطر سنگہ دھاری	• ۱۶۸, ۱۶۷, ۴۸	شیر علی دیوان ...
• ۱۹۳	عطر سنگہ کالیانوالہ		
۱۵۵, ۱۵۴, ۱۲۲, ۳	عظیم خان		ص
• ۲۲۱	تلوار خان	• ۱۷۳, ۱۳۵, ۴	صادق خان داؤد پوترا
• ۲۴۶	غیاث شاہ حکیم	• ۴۳	صاحب سنگہ ...
		• ۱۶۵, ۱۱۹, ۱۹	صاحب سنگہ بیسی
		• ۵۴, ۱۹, ۱۸	صاحب سنگہ گجراتی
	غ		ض
• ۱۵۹	غازی الدین حودر ...	• ۱۲۳, ۱۰۶	ضیا الحق چشتی ...
• ۱۸۵	غلام حسین چشتی		ع
• ۱۶۸	غلام غوث	• ۳۱	عبداللہ شیخ ...
۲۲۵, ۱۷۶, ۱۵۵	غلام مصحی الدین شیخ	• ۱۶۸	عباس خان خطک
• ۲۲۷ تا		• ۲۹۹, ۲۸۸	عبدالغفار خان
۱۰۰, ۷۹, ۴۶, ۳۱	غوثی خان	• ۶۱	عبدالرزاق شاہ
• ۱۶۷		• ۲۸۸, ۲۲۷	عبدالکریم مرزا
	ف	• ۱۱۵	عبدالمجید خان ..
• ۱۸۵	فتح چند کٹوچ ...	• ۱۰۵, ۹۳, ۳	عبدالصمد خان
• ۷۲, ۴	فتح خان بابر زئی	• ۱۵۸, ۱۲۶, ۱۰۸	نواب
۷۹ تا ۷۰, ۵۸, ۵۵	فتح خان وزیر ...		
۸۵ تا ۸۹, ۹۷			
• ۱۱۸			











261	7,	read سونار for سونار *
"	15,	" نكرار for نكرار *
"	23,	" بروخت for بروخت
262	16,	" مسيحيان for منهيان
265	7,	نشأ for نشاء would be a better reading.
"	8,	read بانهاام for بانهاام *
266	3,	" نعت for يافت *
269	2,	" حجلة مشرق مستعد آراستگى *
276	8,	" سينه for سيه *
278	7,	" ماند for مانند *
"	15,	" ناظورس for ناظورش *
280	11,	" اختيار for اختيا *
282	11,	The words after زخارف are not clear.
283	3,	read عاطفت for عاطفت *
287	17,	" الموفيق for الموفق *
290	6,	" پرستى for پرستى *
291	14,	" فرمودند for فرمودند *
293	5,	" کدام for کدام *
"	16,	the words اے بخيال تو are in fact the beginning of the long dedicatory poem which was obviously intended by the author to accompany the MS. of ظفر نامه at the time of its presentation to the Maharaja.
294	23,	read شدارو for شداد *
295	4,	" صفت for صفت *
"	10,	" نهانى for نهان *
"	13,	the second hemistich is corrupt.
296	8,	read فرسود for فرسوده *
297	2,	" برنوا for برنوه *
"	21,	" گام for گام *
298	3,	" الايام for الايام *
"	12,	" سلک for سلک *
"	23,	" منير for منير *
299	2,	" گشت for گشت *
304	9,	the second hemistich is not clear.

- Page „ line 28, read مستخلص for مستخلص •
- „ 150 „ 12, „ مستظر for مستظهر \*
- „ 155 „ 17, „ جلالة for جلالة •
- „ „ „ 22, is not clear to me.
- Page\* 156 line 6, read قد for قدح •
- „ „ omit - after فرور \*
- „ 162 line 18, read قيمات for قيمان •
- „ 169 „ 12, „ نشت for نشست \*
- „ 179 „ 7, omit بر after خطه •
- „ 187 „ 2, on the margin, read 1829 for 1830 A. D.
- „ 190 „ 2, „ „ „ 1830 for 1831 A. D.
- „ 192 „ 2, „ „ „ 1831 for 1832 A. D.
- „ 197 „ 23, read ساخته for ساخته •
- „ 201 „ 21, „ مساله for مساله •
- „ 202 „ 9, „ محدد for محدد \*
- „ „ „ 11, omit ما after آنکه \*
- „ 204 „ 22, read نظر for نظر •
- „ 210 „ 1, „ مظلمين for مظلمين \*
- „ 213 „ 22, omit the second چون •
- „ 216 „ 8, read درهم for درهم •
- „ 218 „ 3, „ مور for مور \*
- „ „ „ 4, „ گرفتند for گرفتند •
- „ „ „ 19, „ مروجہ حسانی for مروجہ جنبانی •
- „ 224 „ 13, „ نمودند for نمودند \*
- „ 230 „ 1, „ افزوده for افزوده \*
- „ 235 „ 3, „ بلهوسان for بلهوسان •
- „ 237 „ 9, „ رفت for رفت •
- „ 238 „ 16, „ عقاے for عقاے •
- „ 240 „ 6, „ بهبود for بهبود •
- „ 249 „ 1, „ گاه را از آگاه راز \*
- „ 253 „ 10, „ نصرت for نصرت •
- „ 226 „ 2, „ انی for انی •
- „ 259 „ 13, I suggest دان حقیقت for حقیقتان \*
- „ 260 „ 10, read سمین for یاسمین •
- „ 260 „ 22, „ بخشش for بخشش •

Page 73	line 15,	read	* وابستگانش for وابستگانش
" 84	" 16,	"	* راه before تا
" 85	" 15,	"	* علمه for علمه
" 89	" 7,	"	* واگرنه for واگرنه
" 92	" 4,	"	* این در for این در
" 92	" 19,	"	* صوتے for صوتے
" 93	" 4,	"	* فضلاء for فضلاء
" 93	" 11,	"	* بہرہ for بہرہ
" 95	" 10,	"	* بگو for بگو
" 102	" 2,	"	افگندہ after دوست میبرد ہر جا کہ خاطر خواہ اوست
" 102	" 15,	"	* ہر ایک for ہر ایک
" 106	" 11,	"	* موٹمن خان for موٹمن خان
" 106	" 15,	"	* پرنواختند for پرنواختند
" 110	" 20,	"	* مکاتبش for مکاتبش
" 111	" 15,	"	* ضعفا for ضعفا
" 113	" 3,	"	* بنوار for بنوار
" 113	" 17,	"	* پرش for پرش
" 114	" 17,	"	* در الحدائق for در الحدائق
" 118	" 7,		This stands for the fort of Attock on the banks of the Indus. Attak Banaras also occurs in Abul-fazl's <i>Akbarnama</i> . The fort of Attock was built by Akbar who gave "it the name of Attak-Banaras in contradistinction to that of Katak-Banaras, the chief fort at the other extremity of his empire." P. 260. <i>Gazetteer Rawalpindi District, 1893-4.</i>
" 118	" 14,	read	* و الو for و الو
" 120	" 3,	"	* گہڑک سنگہ for گہڑک سنگہ
" 124	" 23,	"	* مسموقہ for مسموقہ
" 126	" 19,	"	* مکان for مکان
" 135	" 21,	"	* مقرة for مقرة
" 136	" 7,	"	* فرد for فرد
" 144	" 10,	"	* ساعد for ساعد
" 149	" 6,	"	* مقصر for مقصر
" "	" 11,	"	* مکرر for مکرر

## LIST OF CORRECTIONS AND ADDITIONS.

Page 5	line 18	read	• آرئیہا for آرائیہا
"	"	"	• ذمہ for ذمیت
"	15	"	• دابستگی for دابستگی
"	18	"	1 The title of Ansari used after the names of the members of the Faqir family is misleading. The family really descends from the Sayyads of Bokhara. The title of Ansari was given to the family under somewhat peculiar circumstances. It so happened that Ghulam Muhyi'ud Din, the father of Faqir 'Azizu'd-Din lost his father during his infancy and was adopted by 'Abdullah Ansari, a well-known physician of Lahore, and when the boy had grown up he was also married in the same family. Hence the family of Faqir 'Azizu'd-Din became known as Ansari after the title of the family of his adoptive father. (See also pp. 294—95 of "Chiefs of Note in the Panjab," Vol I.)
"	24	"	16 read • سیران for اسیران
"	27	"	9, omit - after • خورد
"	30	"	7, read • بچنس اداسے for بختش نور افزاسے
"	41	"	17, " • دیوان سنگہ for دیواسنگہ
"	49	"	4, " • بلاذمت for بلازمت
"	53	"	15, " • استعداد for استعداداً از
"	55	"	20, " • گردید before خود
"	56	"	16, " • بطاب for بطاب
"	59	"	22, " • اشایشا for آسائشہا
"	61	"	10, " • نشینند for نشستند
"	65	"	10, " • نشور after نما
"	71	"	7, " • حقیق for حق
"	71	"	9, " • بتامی for بہ تامی
"	72	"	21, " • بزور for بزور
"	72	"	23, " • بہوانی for بہوانی داس



